

مروری بر زندگی‌نامه، آثار و اندیشه سیاسی کارل پوپر

محمدعلی احمدی*

چکیده:

ظهور اندیشه‌های مختلف و متضاد در دوران مدرن همچون لیبرالیسم، مارکسیسم و فاشیسم و نزاع آن‌ها بر سر قدرت، یکی از مهم‌ترین تحولات بشری بوده است که سرنوشت میلیون‌ها انسان را در قالب جنگ، سیاست، اقتصاد و جامعه رقم زدند. هر یک از این تئوری‌ها باهدف ساخت جامعه و جهان و با تبلیغ برتری بر سایر اندیشه‌ها به ترسیم جامعه آرمانی خویش در قالب دموکراسی، رفاه، عدالت و برابری پرداختند. یکی از حوزه‌هایی که از ابتدا به چالشی بزرگ میان این اندیشه‌ها تبدیل گردید، میزان توانایی هر یک در ایجاد جامعه‌ای متکثر بود. درحالی‌که لیبرالیسم به‌عنوان منادی اصلی این تفکر همواره از سوی اندیشه‌های مختلف رقیب مورد حمله قرار گرفته است، این مسئله بسیاری از مدافعان آن را بر آن داشت تا به دفاع از جامعه آزاد و متکثر بپردازند که یکی از آن‌ها، تفکر انتقادی کارل ریموند پوپر بود. بدین‌جهت در این مقاله به بررسی شخصیت علمی و مکتب فکری و اندیشه سیاسی وی پرداخته شد؛ زیرا این تفکر که یکی از معتبرترین نظریات در دفاع از جامعه متکثر و دموکراسی می‌باشد تا سالها یگانه نظریه غالب در عرصه فلسفه سیاسی بود و همواره چون مانیفستی در مقابل نظریه‌پردازان جامعه بسته که به‌ویژه لیبرالیسم و دموکراسی لیبرال را مورد نقد قرار می‌دادند، عمل می‌کرده است.

واژگان کلیدی: پوپر، تکامل فکری، عقلانیت مدرن، خردباوری انتقادی، ابطال‌گرایی

* دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی. (ایمیل: ahmadi315@yahoo.com)

کارل ریموند پوپر، فیلسوف علم و فیلسوف سیاسی و استاد مدرسه امور اقتصادی لندن بود. او یکی از بزرگترین فیلسوفان علم سده بیستم به حساب می‌آید و آثار متعددی در فلسفه سیاسی و اجتماعی از خود به جای گذاشته است. پوپر به دلیل کوشش‌هایش در رد روش علمی طرفداران کلاسیک مشاهده (اثبات‌گرایان) از طریق پیشبرد روش ابطال‌پذیری تجربی، مخالفتش با دانش برآمده از قیاس و استدلال کلاسیک (ارسطویی- افلاطونی) و دفاع از خردگرایی انتقادی شهرت دارد. از این رو، وی از بنیان‌گذاران نخستین فلسفه انتقادی غیر توجیه‌گرایانه در تاریخ فلسفه و مدافع لیبرال دموکراسی و اصول انتقادگرایی اجتماعی محسوب می‌شود که به نظر او امکان ظهور جامعه باز را فراهم می‌کند. در این نوشتار سعی می‌شود مهم‌ترین ایده‌های سیاسی در ضمن گذری بر شخصیت علمی و مکتب فکری، اندیشه سیاسی پوپر نقد و بررسی گردد.

زندگی‌نامه

کارل ریموند پوپر؛ در سال ۱۹۰۲ میلادی در حومه شهر وین کشور اتریش، در یک خانواده یهودی که به مسیحیت پروتستان گرویده بود، زاده شد. (پوپر، ۱۳۸۴: ۹) در سن جوانی به شدت گرایش‌های سوسیالیستی پیدا نمود و در ۱۷ سالگی ضد مارکسیسم شد ولی تا ۳۷ سالگی همچنان، به سوسیالیسم اعتقاد داشت زیرا دوران رشد او مصادف با سالهای دشوار جنگ جهانی اول بود. فقر و مکننت اقشار وسیع مردم در سالهای پس از جنگ، او را به سوی اندیشه‌های سوسیالیستی سوق دادند. مدت کوتاهی عضو حزب کمونیست شد، ولی به سرعت از آن روی گرداند.

در سال ۱۹۲۴ تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته‌های ریاضی و فیزیک به پایان رسانید و چهار سال پس از آن، موفق به اخذ دکتری فلسفه و روانشناسی از دانشگاه وین شد. از سال ۱۹۳۰ در رابطه با «حلقه وین» قرار گرفت که محفلی از اندیشمندان اتریشی با گرایش فلسفی پوزیتیویستی بود. به توصیه فعالین این محفل از جمله «کارناپ»، نخستین اثر فلسفی خود به نام «دو مسئله اساسی نظریه شناخت» را به رشته تحریر درآورد که بعدها در سال ۱۹۳۴ به صورت تلخیص شده، تحت عنوان «منطق پژوهش» منتشر و موجب شهرت علمی او گردید. این

کتاب تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر روی اعضای «حلقه وین» داشت و استدلال‌ات آن موجب پاره‌ای تجدیدنظرها در دیدگاه‌های اعضای این محفل شد.

در سال ۱۹۳۷، یعنی یک سال پس از اشغال اتریش توسط ارتش نازی و ظمیمه شدن خاک این کشور به آلمان، کارل پوپر دعوت دانشگاه زلاندنو (نیوزیلند) را پذیرفت و رهسپار این کشور گردید. وی در آنجا تا پایان جنگ جهانی دوم به پژوهش و تدریس مشغول بود و طی همین ایام که می‌توان آن را عصر عروج توتالیتاریسم در اروپا نامید، دو اثر مهم خود «جامعه باز و دشمنان آن» و «فقر تاریخ‌گرایی» را که شالوده فلسفه سیاسی او را می‌سازد، به رشته تحریر درآورد. در سال ۱۹۴۶ دعوت دانشگاه لندن را برای تدریس پذیرفت و راهی انگلستان شد. وی در این کشور به تحقیق و تدریس ادامه داد و آثار فلسفی و علمی خلق کرد؛ زیرا پوپر به خاطر وجود فاشیسم در آلمان، جلای وطن کرد و رسماً شهروند بریتانیا شد و تا دم مرگ در آنجا ماند. (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۵۳)

در سال ۱۹۹۴ در لندن چشم از جهان فروبست، اما روح کاونده و اندیشه‌های مؤثرش، از طریق ارثیه معنوی او همچنان پویا و زنده است. پوپر خود را راسیونالیست می‌داند و معتقد به رسالت روشنگرانه است نه رسالت پیامبرانه. (پوپر، ۱۳۸۴: ۱۲۲) وی فیلسوف سیاسی نیز است، فلسفه، علم و عمل و سیاست را در ارتباط باهم می‌بیند. او یک ایدئولوگ است؛ چون تمام آثارش را باهدف سیاسی نوشته است و فلسفه را در خدمت سیاست قرار داده است. مباحث موردعلاقه وی فلسفه، سیاست و روش‌شناسی علمی بود.

مدارج و آثار علمی پوپر

مدارج علمی پوپر عبارت‌اند از دکتری فلسفه از دانشگاه وین، دکتری ادبیات از دانشگاه لندن و دکترای افتخاری حقوق، ادبیات، علوم طبیعی، فلسفه، علوم سیاسی، از دانشگاه‌های شیکاگو، واریک و کنتربوری، سالفرد و گلف، وین، مانهایم و زالتسبورگ، فرانکفورت، کمبریج، گوستاو و آدولف، آکسفورد.

همچنین از اعضاء انجمن سلطنتی و فرهنگستان انگلیس، عضو خارجی فرهنگستان علم و هنر آمریکا، انجمن فرانسه، عضو خارجی فرهنگستان ملی لینچه‌ای، عضو فرهنگستان جهانی فلسفه علوم، وابسته فرهنگستان سلطنتی بلژیک، عضو آکادمی علم و هنر و فرهنگ اروپا،

عضو افتخاری فرهنگستان جهانی تاریخ علوم، عضو افتخاری انجمن سلطنتی زلاندنو، عضو فرهنگستان زبان و ادبیات آلمان، عضو فرهنگستان علوم اتریش، عضو افتخاری حلقه PBK در هاروارد، عضو انجمن فلسفه آلمان، عضو افتخاری مدرسه علوم اقتصادی و سیاسی لندن و کالج داروین در کمبریج بود.

الیزابت دوم، ملکه بریتانیا در ۱۹۶۵ به پاس خدمات ارزنده پوپر به دانش به او عنوان "سر (SIR)" داد و در ۱۹۸۲ وی را به لقب "مصاحب افتخاری" خویش ملقب ساخت. پوپر آثاری زیادی خلق کردند که بسیاری از آن‌ها چند مرتبه به فارسی ترجمه و چندین بار تجدید چاپ نیز گردیده است که به دودسته کلی قابل تقسیم هستند:

الف: فلسفه علم

فقر مکتب تاریخ‌گرایی

فلسفه و فیزیک،

منطق اکتشاف علمی

می‌دانم که هیچ نمی‌دانم

شناخت عینی، برداشت تکاملی

حدس‌ها و ابطال‌ها: رشد شناخت علمی

سرچشمه‌های دانایی و نادانی

جهان‌گرایی‌ها

اسطوره چارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت

عطش باقی

ب: فلسفه سیاسی

جامعه باز و دشمنان آن

جست‌وجوی بی‌پایان

ناکجاآباد و خشونت: گفتارها و گفتگوهای از کارل پوپر

درس این قرن (مجموعه‌ای مقالات پوپر)

زندگی سراسر حل مسئله است

آینده باز است

محدودیت‌های روش‌شناختی برنامه پژوهشی پوپر درباره «جامعه باز».

اسطوره چارچوب، این عنوان نامی یکی از آثار وی است. اسطوره چارچوب، یعنی این‌که: «بحث عقلانی یا متمر ثمر تنها در صورتی امکان‌پذیر است که شرکت‌کنندگان در بحث در یک چارچوب مشترک از مفروضات اساسی شریک باشند یا لاقبل به این شرط که برای ادامه بحث بر سر چنین چارچوبی توافق کرده باشند». (پوپر، ۱۳۸۹: ۸۶) پوپر این معنا را در عین نادرست بودن آن، شرافرین می‌داند و ابراز می‌دارد که قبول این امر وحدت‌ابنای بشر را متزلزل می‌سازد و تا حد زیادی احتمال خشونت و جنگ را افزایش خواهد داد. در مقابل وی معتقد است که برای بحث، چارچوب مشترک لازم نیست از نقطه صفر هم می‌توان گفت‌وگو کرد. از نگاه ایشان، تمدن نتیجه مواجهه فرهنگ‌های گوناگون و چارچوب‌های گوناگون است که به وجود آمده است. (پوپر، ۱۳۸۴: ۹۱) منطق موقعیت، هر موقعیتی منطق خاص خود را دارد لذا زمینه‌ها هم اهمیت دارد.

گرایش و مکتب فکری

در اینکه پوپر به لحاظ فکری جزء کدام نحله است شدیداً مورد اختلاف است. خودش در کتاب جست‌وجوی ناتمام می‌گوید: زمانی مارکسیست بودم. (پوپر، ۱۳۶۹: ۲۳) در همان زمان دانشجویی به لحاظ سیاسی تحت تأثیر مارکسیسم قرار گرفت و به انجمن‌های دانشجویی پیوست. حتی مدتی در دفتر کمونیست‌های اتریش کار هم می‌کرد ولی با بروز یکسری مشکلات، تحت تأثیر کانت قرار گرفت و با الهام از کانت «دیگر آیینی» را مردود و به «خود آیینی» گرایش یافت. کارهای اولیه‌اش صبغه سوسیال دموکراتیک داشت و به گفته خودش «اگر پیوند سوسیالیسم و آزادی فردی ممکن بود، هنوز هم سوسیالیست بودم». (قادری، ۱۳۸۰: ۱۸۷) لذا برخی از پوپرشناسان، وی را به جهت مواضع سوسیالیستی و لیبرالی دورگه معرفی نموده است. (قادری، ۱۳۸۰: ۱۶۸) دورگه بودن وی از این‌روست که او بعد از جنگ جهانی دوم به دنبال این است که برای ترمیم خسارات دنیای غرب نباید شکافی بین لیبرال‌ها و سوسیال‌ها ایجاد شود. در حقیقت پوپر یک متفکر لیبرال دموکرات است که گرایش سوسیالیستی نیز دارد. ریشه‌های فکری و تأثیرگذاران اساسی بر اندیشه او را می‌توان در دو نفر جست‌وجو کرد. هرچند متفکری مانند پوپر که به تصحیح خطا در علم معتقد است،

وامدار تمامی کسانی است که شدیداً با اندیشه‌های آنان مخالفت می‌کند. با این حال سعی می‌کنیم به ریشه‌های فکری اساسی‌تر اندیشه پوپر بپردازیم. شاید تأثیرگذارترین و قدیمی‌ترین کسی که پوپر متأثر از اوست، سقراط باشد. خود پوپر در آثار گوناگونش به این اذعان کرده است که اندیشه سقراط اساس کار او در بحث‌های گوناگون بوده است. بارها در آثارش سقراط را به‌عنوان سردمدار آزادی و فرزادگی ستوده است و شاید مهم‌ترین تأثیر سقراط بر اندیشه‌های پوپر را بتوان در یک جمله بیان کرد. جمله‌ای که تر اساسی پوپر نیز است و آن جمله این است: داناترین انسان‌ها کسی است که بر نادانی خود آگاهی دارد.

دومین متفکری که پوپر بسیار وامدار اوست، «امانوئل کانت» است. کانت مهم‌ترین فیلسوف عصر روشنگری بود و پوپر در موارد گوناگون خود را یک فیلسوف معتقد به اصول روشنگری دانسته است از جمله در زندگینامه خود نوشتش که در ایران با عنوان «جستجوی ناتمام» چاپ شده است به‌صراحت به این موضوع اشاره کرده است. البته تأثیر کانت را بر پوپر در جاهایی که او دیدگاه‌های سیاسی‌اش را مطرح می‌کند روشن‌تر می‌توان دید، از جمله در بحث «آزادی» و «دموکراسی». پوپر در آزادی خود را با کانت هم‌رأی می‌بیند و تر آزادی خود را بر اساس این تعریف کانت از آزادی که: «ما به جامعه‌ای نیاز داریم که آزادی هر فرد با آزادی دیگران سازگار باشد» بنا می‌نهد.

روش‌شناسی پوپر

پوپر پوزیتیویست نیست؛ اما از لحاظ نظری با پوزیتیویست‌ها مشابهت‌هایی دارد. ایشان برخلاف پوزیتیویست‌ها معیار مرزبندی تجربی را معیاری می‌داند که مربوط به علم است نه مربوط به معنادار بودن. لذا از نظر وی متافیزیک و اخلاق بی‌معنا نیستند، اما علم هم محسوب نمی‌شوند. پوپر روش «استقرایی» هیوم را که معتقد بود هرچه موارد استقراء زیاد باشد حاکی از صدق نظریه است، نپذیرفت. نقد پوپر به حلقه وین هم همین است؛ زیرا روش اثبات‌گرایان هم استقراء است و از نظر او استقراء یقین‌آور نیست. چون با دیدن یک مورد نقص، گزاره به‌کلی ابطال می‌شود. پس ابطال‌پذیری پوپر در مقابل اثبات‌پذیری پوزیتیویست‌ها است. ابطال‌پذیری وی، یعنی این‌که یک تر تا زمانی که ابطال نشده معتبر است. (پوپر، ۱۳۸۴: ۲۰) پس روش وی ابطال‌پذیری است (یعنی می‌شود یا نمی‌شود). لذا روش پوپر همان تجربه است

اما معیار آن استقراء نیست، بلکه حدس‌ها و ابطال‌ها است؛ یعنی حدس دانشمندان تا وقتی ابطال نشده است، قضایای علمی تلقی می‌شود.

پوپر با روش تاریخی هم مخالف است؛ زیرا از نگاه ایشان قضایای تاریخی نمی‌تواند قضایای کلی به ما بدهد چون کل تاریخ یک‌بار اتفاق می‌افتد. پوپر فردگراست و با کل‌گرایی سروکار ندارد. وی در بحث شناخت، خود را پیرو کانت معرفی می‌کند. او از ناقدان مهم و سرسخت ایدئولوژی و فلسفه آلمانی است و فیلسوفان آلمان را پیامبران دروغین می‌خواند و پیدایش کمونیزم را مرهون اندیشه‌های آن‌ها (هگل، مارکس، هایدگر و هوسرل) معرفی می‌کند. از نظر پوپر اخلاق بنیان علمی عقلانی ندارد اما علم و عقلانیت بنیان اخلاقی دارد. ابطال‌پذیری، یک روش فردگرایانه است و نقطه مقابل آن روش کل‌گرایانه قرار دارد که ابطال‌پذیر نیست. لذا گزاره‌های آن از نظر پوپر علمی نیستند، بلکه شبه‌علم‌اند. نظریات کل‌گرا مایل به توتالیتراست. در صورتی که علم نقدپذیر همچون جامعه باز است و علم نقد ناپذیر مصداقی از جامعه بسته است. علم یعنی این‌که بگذاریم فرضیه‌ها به‌جای ما بمیرند. پوپر لازمه ابطال‌پذیری را نقد آراء و اندیشه‌ها در جامعه باز می‌داند.

دانشمندان و سیاستمداران عملاً از روش‌های پوپر استفاده می‌کنند و این مهم‌ترین امتیاز وی است؛ چون ساده و به زبان مردم سخن می‌گفت و این روشی بود که کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» را خواندنی کرد. پوپر نظریه تکاملی داروین را قبول دارد و معتقد است که تا هنوز ابطال نشده است و اگر خیلی احتیاط کنیم آن را متافیزیکی می‌دانیم که بسیار متمرثر بوده و فرضیات زیادی را به دنبال داشته است. خلاصه این‌که وی تکامل شناخت را شبیه تکامل داروینی نمی‌داند اما در امتداد آن می‌داند. پوپر مخالف ایدئالیسم متافیزیکی و نسبی‌گرایی است؛ چون به باور او، اعتقادات انسانی معیار صدق و کذب نیستند و دانش بشری ذاتاً خطاپذیر است. دیگر این‌که در واقع پیشرفت‌های دانایی در اساس، تغییر شکل دانایی‌های پیشین محسوب می‌شوند. (پوپر، ۱۳۷۹: ۸۰) پوپر جزم‌گرایی را مرگ معرفت معرفی نموده و معتقد است که رشد معرفت به وجود اختلافات و نظرات بستگی دارد. (پوپر، ۱۳۸۹: ۸۵) از نظر وی پیشرفت علمی پایان‌ناپذیر است لذا فلسفه علم ایشان منجر به شک و نسبی‌گرایی نمی‌شود، بلکه فقط بیان‌گر خطاپذیری شناخت بشر است. وی برخلاف پوزیتیویست‌ها قائل به ادراک محض و خالص نیست بلکه معتقد به ادراکات گزینشی است که

بر اساس دیدگاهی شکل‌گرفته و آن‌ها را فشارهای تکاملی در اعضای حسی ما گردآورده و جای‌گیر کرده است. پوپر معتقد به روش وحدت در علوم طبیعی و اجتماعی است که البته هرکدام ویژگی‌های خاص خود را داراست و مهم ابطال‌پذیری است که در هر دو موجود است.

هستی‌شناسی پوپر

اهمیت تلفیق سوژه و ابژه^۱، در معرفت‌شناسی و الگوی رشد شناخت پوپر او را به‌سوی طرح نظریه ذهن عینی یا نظریه سه جهان سوق داد؛ زیرا بحث وی درباره روش علم و اهمیت انتقاد با نظریه او درباره‌ی سه جهان پیوند نزدیکی دارد؛ جهان اول، جهان اشیاء و پدیده‌های عینی و مادی است؛ جهان دوم، جهان ذهنی و بین‌الذهانی است؛ جهان سوم، جهان محصولات عینی ذهن، عقل انسان یا معقولات است. چون جهان سوم مخلوق انسان است اما از او استقلال پیدا می‌کند. جهان معقولات متشکل از زبان، ادبیات، فلسفه، دین، حقوق، اخلاق و هنر و حکومت و دیگر نهادهای اجتماعی است که در قالب‌های عینی و مادی متبلور می‌شوند. انسان این جهان را ساخته، اما آن را همچون امری عینی مورد تأمل و نقد و بررسی قرار می‌دهد. هریک از اجزای جهان معقولات سرگذشت و سیر تاریخی خاص خود را داشته است، این جهان محصول عمل انسان است، لیکن نتیجه طرح و نقشه‌های از پیش اندیشیده نیست. تکامل جهان معقولات محصول نقد و حدس و ابطال است و سابقه نقد عقلی به تمدن یونان بازمی‌گردد. (مگی، ۱۳۵۹: ۱۸۹-۱۹۹) سه جهان پوپر باهم ارتباط به هم پیوسته‌ای دارند و این ارتباط اساس نظریه او در مورد عدم قطعیت و باز بودن جهان است. جهان اول بسته

۱. سوژه (به انگلیسی Subject)، در فلسفه، موجودی دارای آگاهی ذاتی یا تشخیص منحصربه‌فرد است که ابژه را مشاهده می‌کند. سوژه مشاهده‌کننده و ابژه (به فرانسوی: objet) مشاهده شونده است. این مفهوم اهمیت بسیاری در فلسفه قاره‌ای دارد. درجایی که سوژه یک اصطلاح مرکزی برای بحث درباره استقلال و ماهیت بشر است. رجوع به سوژه به‌عنوان تنها تکیه‌گاه درک ذهنی برای حذف شکایات در فلسفه اولین بار توسط دکارت مطرح شد و بعدها سوژه جایگاه تثبیت‌شده‌ای در مباحث فلسفه و روان‌شناسی پیدا کرد. در فلسفه اسلامی، سوژه و ابژه گاهی «دال و مدلول» تعبیر می‌شود.

نیست، بلکه تحت تأثیر مستمر جهان دوم قرار دارد و جهان دوم با جهان سوم در تعامل دائمی است؛ جهان سوم نیز بر جهان اول اثر می‌گذارد. ما به اندیشه باز بودن جهان اول بر روی جهان دوم، و جهان دوم بر روی جهان سوم و باز بودن ذاتی و مستقل جهان سوم نیاز داریم. تشریح آرای فلسفی فیلسوفان، بر پایه سه جهان، از دید پوپر مفید به نظر می‌رسد. ماتریالیست‌ها معتقدند که جهان یک واقعیت دارد. ایده آلیست‌ها فقط جهان دو را واقعیت و عقلانی می‌شناسند. دوآلیست‌ها هم جهان یک و دو، هر دو را برای تجربه لازم می‌دانند. پوپر معتقد به رهیافتی مطابق جهان سه، است. از این لحاظ وی خود را نه یگانه گرا و دوآلیست، بلکه سه‌گانه گرا می‌داند. اگرچه پوپر تقسیم جهان به سه سطح را بحثی متافیزیکی می‌داند؛ اما تأکید دارد که این تقسیم‌بندی را به جهت روشن‌گری بیشتر برای علم و حل مسئله عین ذهن مطرح می‌سازد. با این رویکرد وضعیت عین ذهن (ابژه - سوژه) رابطه‌ای تعاملی، همه‌جانبه و سراسری است؛ در مقابل کسانی که قائل به واقعیت یک سطح و یا رابطه دوگانه بین دو سطح هستند.

بنا به نظر پوپر، جهان سه، جهانی واقعی است؛ بر ساخت نظریه‌ها و تأثیر آن بر معرفت و نقض تفسیری آن‌ها در مشاهدات از اینجا نشئت می‌گیرد. وی استدلال می‌کند نظریه‌های علمی که اصلی‌ترین موجودات این جهانند، دارای تأثیری بی‌شبهه بر جهان فیزیکی‌اند. پس باید خود واقعی باشند؛ کفایت تأثیر عظیم نظریه‌های علمی و ایدئولوژی‌ها را بر حیات بشری در نظر گرفته شود. به‌طور اجمال پوپر معتقد است که وجود جهان سوم و این واقعیت که ما می‌توانیم اشیای جهان سوم را از طریق روندهای فکری در جهان دو درک کنیم نقش قاطعی در تبیین خودآگاهی، خودباوری و شعور انسانی به‌عنوان امری جدا از شعور حیوانی، دارد. (پوپر، ۱۳۸۷: ۵۸) پوپر معتقد به سه جهان است که عبارت‌اند از: جهان طبیعی، جهان ذهنی و جهان معقولات و اندیشه‌ها. دو جهان اول باهم دادوستد دارد و دومی تکوین یافته از اولی می‌باشد. جهان‌سومی هم حاصل ذهن بشر است.

یعنی کارل پوپر، واقعیت را به بخشهای سه‌گانه تقسیم می‌کند و نام هر بخش را جهان (به معنای کوچک‌تر آن و نه به معنای کیهان یا کائنات) می‌گذارد. جهان یک، دربرگیرنده واقعیت‌های مادی است. سیاره ما و همه‌ی موجودات زنده و غیرزنده و نیز اجرام سماوی و درواقع کل جهان مادیات، جهان یک را می‌سازند. جهان دو، جهان تجربه‌های زنده و بی

میانجی و به‌ویژه تجربه‌های مستقیم و ذهنی انسانی است؛ اما آنچه پوپر جهان سوم می‌نامد، جهان محصولات و فراورده‌های عینی روح انسانی می‌باشد؛ لذا جهان فراورده‌های بخش انسانی جهان دو است. این جهان، دربرگیرنده چیزهایی مانند کتاب‌ها، آثار نقاشی و مجسمه‌سازی و اما درعین‌حال محصولاتی چون کامپیوتر و هواپیما و سایر اشیاء مادی نیز هست که درعین‌حال به جهان یک، هم تعلق دارد.

بنابراین اصطلاح گذاری پوپر، جهان و اقیانوس ما از سه بخش یعنی جهان فیزیکی اجسام، جهان روانی تجربه‌های زنده و جهان محصولات روحی انسان متشکل شده است که باهم در ارتباط هستند و به‌نوعی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بدین‌جهت فهمیدن یعنی فهم اشیاء و معقولات متعلق به جهان بر این مبنا استوار است؛ بدین لحاظ شناخت ما شدیداً به جهان سه وابسته است. (پوپر، ۱۳۷۴: ۱۸۲) به نظر می‌رسد رابطه دیالکتیکی پیچیده‌ای میان سه جهان موردنظر پوپر و نیز بین جهان سه و شناخت وجود دارد. به‌طوری‌که می‌تواند به‌مثابه یکی از نظریات موجود پیرامون مفهوم سوژه و ابژه یا نظریه و عمل تلقی گردد.

انسان‌شناسی پوپر

از نگاه پوپر انسان‌ها حیوان‌های مسئله حل‌کن و در حال پیشرفت‌اند اما هرگز به کمال یا نهایت نمی‌رسند. انسان‌ها موجوداتی عقلانی و خطاپذیرند و از اشتباهات خود می‌توانند درس بگیرند. (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۵۴) انسان‌ها در عقلانیت عینی باهم مشترک‌اند و همین امر استدلال عقلانی و توافق عقلانی را ممکن می‌سازد. بدین‌جهت ایده انسان فرودست افلاطون را غیرانسانی می‌داند، در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» تحت عنوان «افسون افلاطون» به آن حمله می‌کند و معتقد است که افلاطون عامه مردم را فی‌نفسه ارزشمند تلقی نمی‌کرد؛ بلکه آن‌ها را در خدمت مدینه آرمانی خود می‌نگریست. (پوپر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷۹) همچنین وی انسان‌شناسی مارکس را به‌نقد می‌گیرد که در دید مارکس نیز انسان‌ها فی‌نفسه ارزش‌گذاری نمی‌شود بلکه همچون ابزاری در خدمت ناکجاآباد قرار می‌گیرند که امکان آزمون ندارد. (قادری، ۱۳۸۰: ۱۸۵)

اندیشه سیاسی پوپر

کارل پوپر در فلسفه سیاسی خود، طرح پرسش کلاسیک افلاطونی در مورد دولت را مبنی بر

اینکه «چه کسی باید حکومت کند؟»، طرح پرسش نادرست می‌داند. به عقیده او چنین پرسشی نیز مانند پرسش کلاسیک در مورد سرچشمه شناخت و معرفت، مبتنی بر دیدی اقتدارگرایانه است و پاسخی مرجعیت‌گونه می‌طلبد. از همین رو چنین پرسشی، پاسخهای کلاسیکی نیز به همراه آورده است مانند: «بهترین‌ها باید حکومت کنند» یا «فرزانگان» یا در بهترین حالت «اکثریت باید حکومت کند». پوپر معتقد است که جای شگفتی نیست که بعدها پاسخهایی از این دست نه تنها با خود تناقضاتی به همراه می‌آورد، بلکه به بدیل‌های مهملی چون «حکومت کارگران و یا سرمایه‌داران» و غیره تغییر شکل می‌دهد.

پوپر متقابلاً پیشنهاد می‌کند که بهتر است طرح پرسش متواضعانه‌تر را جانشین طرح پرسش کلاسیک افلاطونی در مورد دولت کنیم و آن اینکه بپرسیم: «چکار می‌توانیم بکنیم تا نهادهای سیاسی خود را به صورتی سازمان‌دهیم که امکان زیان وارد کردن حکمرانان بد و نالایق را که فراوان‌اند به حداقل برسانند؟». پوپر معتقد است که بدون تغییر در طرح پرسش یادشده، هرگز نمی‌توانیم به نظریه‌ای عقلانی در مورد دولت و مؤسسات آن نائل گردیم؛ بنابراین باید به‌عوض پرسش افلاطونی در این مورد که «چه کسی باید حکومت کند؟»، این پرسش فروتنانه را مطرح کنیم که: «کدام شکل حکومتی اجازه می‌دهد بتوانیم یک حکومت زورگو و یا هر حکومت بد دیگری را بدون خونریزی برکنار کنیم؟». به این ترتیب می‌توان پی برد که «دمکراسی» در آتن ۲۵۰۰ سال پیش، تلاشی بود برای یافتن پاسخ به پرسش در مورد آن‌چنان شکل حکومتی که باید مانع عروج جباریت شود؛ اما به عقیده پوپر، دمکراسی به معنای حکومت مردم، نام فریبنده‌ای است، چراکه در هیچ‌جا مردم حکومت نمی‌کنند و نباید هم حکومت کنند؛ زیرا حکومت اکثریت به‌سادگی می‌تواند به بدترین نوع جباریت تبدیل شود و حقوق اقلیت را یکسره از میان بردارد؛ اما دمکراسی تنها شکل حکومتی است که علی‌رغم نام فریبنده‌ی خود و تحت فشار مشکلات و دشواری‌های عملی، توانسته این هدف را در مقابل خود قرار دهد که با وضع قوانین مشروط، ایده‌های عدالت، انسانیت و پیش از هر چیز آزادی را در چارچوب قانونیت تا آنجا که مقدور است متحقق سازد. در هر صورت دمکراسی‌ها در تلاش‌اند که با قوانین مشروط و تأسیسات ساختاری مانع شوند تا جباریت سر برآورد، اگرچه این تلاش‌ها همواره قرین موفقیت نبوده است. (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۹۴)

لذا پوپر، عشق به آزادی را تمایلی ابتدایی می‌داند که آن را حتی می‌توان در کودکان و نیز

حیوانات و از جمله حیوانات خانگی تشخیص داد؛ اما آزادی در گستره سیاست با مشکلاتی همراه است، چراکه آزادی بی‌قید و شرط فردی، در همزیستی با انسان‌های دیگر ناممکن است. کانت تلاش کرد این مشکل را از طریق این مطالبه حل کند که دولت باید آزادی‌های فردی را فقط تا آنجا محدود سازد که همزیستی انسان‌ها ایجاب می‌کند و همگان حتی‌المقدور به یک اندازه از محدودیت آزادی خود متضرر شوند. از نظر پوپر، این راه‌حل و اصل کانتی نشان داد که مشکل آزادی سیاسی لافل از نظر مفهومی قابل‌حل است، اما سنجیداری برای آزادی سیاسی در اختیار ما نمی‌گذارد. چراکه ما اغلب نمی‌توانیم تعیین کنیم که آیا فلان اقدام محدودکننده آزادی ضروری است و آیا همگان را به یک اندازه شامل می‌شود یا خیر، بدین منظور باید به دنبال سنجیدار دیگری با کاربردی ساده‌تر بود.

سنجیداری که پوپر در این زمینه به دست می‌دهد، چنین است: نظامی از نظر سیاسی آزاد است که نهادهای سیاسی آن به شهروندانش این امکان عملی را بدهد که در صورت اراده اکثریت بتوان حاکمان را بدون خونریزی برکنار کرد. به عبارت دیگر ما هنگامی از نظر سیاسی آزادیم که بتوانیم حاکمان خود را بدون خونریزی برکنار کنیم. پوپر نام چنین نظامی را که در دمکراسی - های غربی وجود دارد «جامعه باز» می‌گذارد. مهمترین ویژگی جامعه باز، علاوه بر سنجیدار یادشده، رقابت آزاد بر سر نظریات علمی و شفافیت در آن است. جوامع باز نقطه مقابل جوامع بسته و توتالیتاریستی است که در آن‌ها به جای رقابت آزاد بر سر نظریه‌های علمی، منظومه کاملی از عقاید ایدئولوژیک و فلسفی حاکم است که ادعای انحصار حقیقت را دارد. در جوامع باز، روش نقد خردگرایانه، به نابودی منتقد نمی‌انجامد و خشونت در حذف نظریات و فرضیه‌های مخالف و نادرست، نقشی ندارد. نقد عاری از خشونت، راه را برای انکشاف خرد می‌گشاید.

پوپر در مورد دمکراسی غربی تصریح می‌کند که باید از خود بپرسیم میان نیکی و بدی که این نظام تاکنون دربر داشته چگونه است؟ آیا نیکی‌های چنین نظامی بر بدی‌های آن می‌چربد؟ او می‌افزاید: اگرچه دمکراسی غربی بهترین نظام قابل‌تصور و از نظر منطقی بهترین نظام ممکن نیست و در بسیاری از زمینه‌ها می‌توان و باید به آن انتقاد کرد، اما این نظام از نظر تاریخی بهترین نظام سیاسی است که ما سراغ داریم. این امر به آن معنا نیست که ما نباید این نظام را مورد انتقاد قرار دهیم. دمکراسی غربی به نقد زنده است و دستاوردهای آن را نمی‌توان

همیشگی و بازگشت‌ناپذیر دانست. این خطر همواره وجود خواهد داشت که این نظام به سرعت آنچه را که به دست آورده از دست بدهد.

پوپر هشدار می‌دهد که ما اجازه نداریم دمکراسی و آزادی را با رفاه و معجزه اقتصادی یکی بگیریم. خطای بزرگی است اگر برای مردم چنین تبلیغ کنیم که آزادی برای همگان رفاه و دمکراسی برای جامعه اعتلای اقتصادی به همراه خواهد آورد. آزادی هرگز به معنای رفاه و خوشبختی تک‌تک انسان‌ها نیست. این امر تا حدود زیادی به شانس و اقبال و شاید به‌طور نسبی به لیاقت و تلاش و فضیلت‌های دیگر وابسته است. آنچه می‌توان درباره دمکراسی و آزادی گفت، در بهترین حالت این است که آن‌ها تأثیر لیاقت شخصی فرد را بر روی رفاه او تا حدودی نیرومندتر می‌سازند. لذا ما نباید آزادی را به این دلیل برگزینیم که از آن انتظار زندگی راحتی داریم، بلکه به این دلیل که خود آزادی نمودار ارزشی است که آن را هرگز نمی‌توان به ارزش‌های مادی تقلیل داد. پوپر این سخن دمکریست فیلسوف یونان باستان را یادآور می‌شود که: «زندگی تنگ دستانه در دمکراسی، به زندگی متمولانه در یک حکومت جبار برتری دارد، چراکه آزادی از بندگی برتر است». پوپر تأکید می‌کند که ما آزادی سیاسی را برای این بر نمی‌گزینیم که این یا آن چیز را به ما وعده می‌دهد، ما آن را برمی‌گزینیم زیرا که تنها شکل انسانی همزیستی میان افراد بشر را ممکن می‌سازد؛ تنها شکلی که در آن ما می‌توانیم مسئولیت کامل خود را عهده‌دار شویم؛ اما اینکه آیا ما قادر خواهیم شد امکاناتی را که آزادی در اختیارمان می‌گذارد متحقق سازیم، به عوامل بسیاری و پیش از همه به خود ما بستگی دارد.

جامعه باز

پوپر دو راه برای بشر معرفی می‌کند: یکی اینکه به‌سوی پیشینیان بازگردیم که این راه از نگاه وی مردود است و مربوط به دوران کودکی بشر بوده است. راه دوم رفتن به درون جامعه باز است که مورد تجلیل و قبول وی است. «اگر می‌خواهیم به حال انسانی بمانیم، پس یک‌راه هست و بس: راه به درون جامعه باز. باید به درون عرصه ناشناخته، ناپیچنی و ناامن برویم و هر آنچه عقل داریم در کار آوریم تا هرچه که می‌توانیم برای دست یافتن بر ایمنی و آزادی هردو برنامه بریزیم.» (پوپر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۶۳) پوپر در «جامعه باز و دشمنان آن» به‌نقد چهره‌های شاخص گذشته (افلاطون، هگل و مارکس) می‌پردازد که به باور وی هنوز نفوذ دارند. جامعه باز پوپر متأثر از زمانه او است؛ یعنی زمانه باعث ضدیت وی با اندیشه کل‌گرایانه شد.

در اینجا طرح این سؤال بجاست که نسبت جامعه باز با ابطال‌گرایی چیست؟ به عقیده ایشان محیط باز و دموکراتیک، زمان را باز می‌کند برای آرای بهتر که در ابطال‌پذیری هم هست. سبک خاص سیاست در جامعه باز عبارت است از دموکراسی، آزادی، مساوات‌طلبی و مهندسی اجتماعی تدریجی برای حذف هرگونه درد و رنج بشری؛ مهندسی تدریجی یعنی اصلاحات اجتماعی باید تدریجی، موقتی و تجربی باشد. به اعتقاد پوپر استارت جامعه باز از یونان باستان شروع شد تا به غرب امروز رسید. ویژگی‌های جامعه باز عبارت‌اند از: افزایش آزادی، فرق گذاشتن میان قوانین طبیعی و اجتماعی، انسان‌دوستی، رفاه و افزایش شناخت. ویژگی‌های جامعه بسته نیز عبارت‌اند از: قبیله‌ای بودن، وجود نهادهای ثابت و انعطاف‌ناپذیر، تفکر جادویی به جای عقلانی، حکومت تابوهای مذهبی، نقد ناپذیری و آزادی انتخاب اندک. پوپر مهندسی کل‌گرا را یک نگرش تاریخی می‌داند و به همین جهت به نقد بزرگانی همچون افلاطون، هگل و مارکس می‌پردازد. پوپر به افلاطون لقب مهندس توتالیتیر و کل‌گرا می‌دهد، چون وی گفته است که منتقد دستگاه سیاسی باید اعدام شود و دیگر این‌که افلاطون از آزادی فردی بیزار بود. به نظر پوپر افلاطون «ناموفق در کارها و تکالیف عملی و بلافصل خود و بیش از اندازه موفق در درازمدت بود». (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۷۹) که باعث توتالیتیر در قرن بیستم شد.

پوپر، هگل را بنیان‌گذار نازیسم معرفی می‌کند که دشمن آزادی و عقلانیت است و جنگ را موتور اصلی پیشرفت تاریخ می‌داند. پوپر، هگل را قبیله‌گرای نوین معرفی می‌کند که آموزه‌های او سر از توتالیتاریسم درمی‌آورد. (پوپر، ۱۳۸۵، ج ۲: ۹۵) به اعتقاد وی، فلسفه هگل صادقانه نیست و او در جست‌وجوی حقیقت گام برنداشته است. (پوپر، ۱۳۸۲: ۱۲۳) مارکس را هم به خاطر تاریخی‌گری و اوتوپیانسیسم نقد می‌کند. با این تفاوت که حملات وی به هگل همراه باخشم و تحقیر است و نسبت به افلاطون آمیخته‌ای از احترام فکری و خصومت سیاسی و نسبت به مارکس کاملاً دوستانه می‌باشد و معتقد است که پیش‌گویی‌های مارکس اشتباه از آب درآمد و به‌جای جامعه بی‌طبقه توتالیتیر نشست؛ زیرا مارکس این نکته را که ممکن است با اتحادیه‌های کارگری شکاف دوطبقه پر شود نادیده گرفته بود که این‌که چنین نیز شد. در نتیجه اوتوپای مارکس که معتقد بود بعد از جامعه پرولتاریا پدید می‌آید، از بنیان اشتباه بود؛ زیرا مارکس قوانین علمی را قوانین توالی تاریخی می‌دانست در حالی که از نظر

پوپر قوانین علمی «پیوستگی ثابت» هستند.

حال سؤال اینجاست که آیا حملات ایشان به بزرگان درست است یا نه؟ به اعتقاد بسیاری درست نیست؛ چون فلاسفه باهم بحث دارند اما دشمن نیستند. پوپر حرف افلاطون را تحریف نموده است مثلاً این فراز «سرباز در سربازخانه باید برنامه داشته باشد و منظم باشد و همیشه در آماده‌باش باشد و اگر در جنگ است تابع فرمانده باشد». پوپر این سخن افلاطون را به این صورت درآورده است «هرکس در هر جا باشد باید به فرمان رهبر باشد و نباید بدون فرمان او غذا بخورد، بنشیند، برخیزد، حمله کند و یا تسلیم بشود». (داوری، ۱۳۷۸: ۲۵)

درحالی‌که سخن افلاطون ناظر بر نظم جامعه است و استنباط پوپر از آن استبداد می‌باشد. جالب اینجاست که پوپر معتقداند که آنچه من می‌گویم درست است چون منظور افلاطون همین بوده. به باور ایشان نگرش علمی به قوانین ابطال‌پذیر تجربی علم، به معنای رفتن به دنبال ابطال آن‌ها است؛ یا دست‌کم آزمون آن‌ها، با دقیق‌ترین آزمون‌ها و پذیرش ابطال هر یک است که از آزمون موفق بیرون نیاید. به همین علت (عدم پذیرش این نگرش) وی به مارکسیست‌ها انگ غیرعلمی یا علم کاذب می‌زند.

زیرا سنت نقد عقلانی در نزد پوپر به این معناست که اعتقادات بشر موروثی است و به‌مرور زمان تکامل می‌یابد. مثلاً فیلسوفان یونان اسطوره را تبدیل به فلسفه کردند و ویژگی عصر مدرن نیز سنت نقد عقلانی اوست که خاص آن است. لذا پوپر تجلیل‌گر مدرنیته است و به همین دلیل جامعه باز و بسته را مطرح می‌کند.

وظایف دولت

پوپر در مقالات و کتاب‌های گوناگونش وظایفی را که یک دولت باید در جامعه اجرا کند، بیان می‌کند، اعتقاد دارد اموری در جامعه وجود دارد که تنها می‌توانیم دولت را مسئول آن بدانیم. وظایف دولت را از نظر پوپر به شرح زیر می‌توانیم صورت‌بندی کنیم: حفظ آزادی و صیانت نفس افراد، دفاع ملی، مراقبت از سلامت افراد جامعه، می‌گوید: «حکومتی که دفاع از ملت را برعهده دارد می‌باید بر آمادگی نظامی شهروندان نظارت داشته باشد و بنابراین مراقب سلامت آنها باشد». (پوپر، ۱۳۷۸: ۱۳۱) همچنین برخوردار شدن تمام شهروندان از آموزش و پرورش، پوپر می‌گوید: «دولت باید در امر برخوردار شدن همه شهروندان از آموزش و پرورش جهت

شکوفای شدن استعدادها و علایق، نظارت کند و باید مراقب این باشد که «عدم استطاعت مالی فرد» مانع وی از تحصیلات عالی نشود». (پوپر، ۱۳۸۵: ۳۱۷) توزیع بار شهروندی، (پوپر، ۱۳۸۵: ۲۵۹) رفتار مساوی با شهروندان در برابر قانون، وجود انواع بیمه در جامعه، ایجاد اشتغال برای شهروندان. (لسناف، ۱۳۸۵: ۳۲۰)

لذا تشخیص دیگر مشکلات و مسائل اجتماعی از جمله فقر، بی‌سوادی و ناامنی و... از بین بردن آن‌ها در اولویت قرار دارد. پوپر برخلاف بسیاری از معاصرانش با تمام قدرت و بی‌هیچ قید و شرطی از آنچه دولت رفاه خوانده شده است حمایت می‌کند؛ یعنی از بیمه بی‌کاری، بیمه کهن‌سالی و غیره، سیاست اشتغال، تضمین درآمد برای هرکسی که می‌خواهد کار کند، تمهید مقدمات آموزش برای همگان بدون توجه به درآمدشان و... لذا دولت رفاه مثال جالبی از اصل حمایتگری پوپر و کاربرد اصل خطاپذیری در سیاست است. اقدامات مختلفی که روی هم دولت رفاه را تشکیل می‌دهند برای این است که پاسخگوی برخی مسائل و مشکلات آشکار و فوری سرمایه‌داری بی‌مهاری باشند. این اقدامات پیشرفت بزرگی است؛ اما در طول زمان و تا حدودی به دلیل شرایط متغیر، این اقدامات هم مشکلات خاص خود را به بار آورده‌اند که نسل فعلی باید برای آن‌ها راه‌حلی بیابد.

دفاع از دموکراسی

از نظر پوپر دموکراسی به معنای اجتناب از خطر استبداد و عدم آزادی و دوری از حکومت غیرقانونی است. (پوپر، ۱۳۷۸: ۸۸)

بنابراین، پوپر این سؤال را که چه کسی باید حکومت کند؟ رد می‌کند؛ چون اولاً، پذیرش آموزه فرمانفرمایی را القا می‌کند و منجر به قدرت نامحدود می‌شود. درحالی‌که همه انسان‌ها خطاپذیرند و نباید قدرت نامحدود به آن‌ها داده شود. ثانیاً پاسخ به سؤال فوق مشکل و مسئله سیاسی را حل نمی‌کند. پس این‌گونه باید گفت که چگونه می‌توان حکومت را تحت فشار قرارداد که کارهای زشت و وخیم انجام ندهد. لذا برداشت ایشان از دموکراسی، حاکمیت مردم نیست بلکه شکلی از حکومت است که حدی برای قدرت قائل می‌شود و راه صلح‌آمیزی است برای رهایی ما از شر حاکمانی که نمی‌پسندیم. (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۹۴) به عقیده پوپر تغییر مسالمت‌آمیز حکومت به وسیله انتخابات لازم است اما نمی‌توان از انتخابات

برای تأسیس یک نظام توتالیتر سود جست. پوپر به جنبه‌های پدرسالارانه‌ای حکومت اعتقاد دارد (مانند سانسور فیلم‌های خشن برای کودکان) ولی معتقد است که نباید آزادی‌های پایه‌ای افراد نادیده گرفته شود و نباید روش ابطال‌پذیری و نقادی در آن نادیده گرفته شود. دموکراسی حکومت مردم نیست بلکه کنترل و نظارت مردم بر حکومت‌گران است. از این رو، پوپر صادق‌ترین فرزند عصر روشنگری و راسخ‌ترین و شجاع‌ترین مدافع مدرنیته، علم، خرد، آزادی فردی و دموکراسی نمایندگی تلقی می‌شود. او معتقد است که ما در کشورهای توسعه‌یافته دست‌کم موفق شده‌ایم پلیدی‌های گذشته را از زندگی اجتماعی خودمان برداریم؛ مانند فقر، ناامنی اقتصادی، بیماری و درد، بردگی، فقدان آموزش، تبعیض و چیزهای بسیاری دیگر؛ اما مشکلاتی که ناشی از وضع خطاپذیر بشر است باقی مانده و نمی‌توانیم به اوتوپیا برسیم. فقط می‌توانیم با حداکثر توانمان در پی حل مشکلات باشیم. «بنابراین، با همه این مشکلات، جهان آزاد ما بهترین جامعه‌ای است که تاکنون در طول تاریخ بشر به وجود آمده است». (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۹۵) و توانسته‌ایم از اشتباهاتمان درس‌هایی فراگیریم.

در اندیشه سیاسی پوپر دو نوع حکومت وجود دارد: حکومتی که نهادهای آن اجازه تعویض دولت را بدون خونریزی می‌دهد و حکومتی که این امکان در آن وجود ندارد و فرمان‌بران نمی‌توانند جز از راه انقلاب پیروزمند از آن رهایی یابند؛ یعنی کاری که در بیشتر موارد غیرممکن است. (پوپر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۷۲) ایشان نوع اول را همان دموکراسی می‌داند و از آن تمجید می‌کند.

همچنین ایشان نگاه مثبت به تکنولوژی دارد و معتقد است که تکنولوژی موجب رهایی ما شد و زنان را از بردگی و کار مشقت نجات داد. برای نمونه ماشین لباس‌شویی کار زنان را آسان نموده و فرصت‌های جدیدی را در اختیار آنان قرارداد. از سوی دیگر تکنولوژی بدون انقلاب بردگان اروپا را آزاد ساخت به‌گونه‌ای که دیگر مجبور نیستند کارهای شاق انجام دهند و یا به بیگاری گرفته شوند. (پوپر، ۱۳۸۴: ۷۲)

پوپر متأسفانه از حمله اتمی آمریکا به ژاپن دفاع می‌کند و معتقد است که آمریکا چاره‌ای جز آن نداشت؛ زیرا جنرال‌های ژاپنی سرسخت و مقاوم بودند و دست از جنگ برنمی‌داشتند، بلکه به جنگ‌های فرسایشی ادامه می‌دادند که موجب خسارات جبران‌ناپذیری می‌شد. از سوی دیگر راه آزمایش بمب اتمی نیز بسته و ممکن نبود تا از این طریق ژاپن را وادار به تسلیم

نماید؛ چون در آن زمان دوتا بمب بیشتر وجود نداشت که اگر آزمایش موفقیت‌آمیز از آب در نمی‌آمد کار برای آمریکا مشکل می‌شد. لذا آمریکایی‌ها نمی‌توانستند از یک سو از بمب اتمی برخوردار باشند، از سوی دیگر سربازانش را به کام مرگ بفرستند. (پوپر، ۱۳۸۴: ۸۱-۸۲) پوپر از دولت رفاه حمایت می‌کند و آن را مثال خوبی از اصل حمایتگری می‌داند که چنانچه دولت رفاه جوابگو نباشد آنگاه نوبت به مهندسی اجتماعی تدریجی رسیده و ضرورت می‌یابد. از نظر پوپر آنچه به ما امکان می‌دهد که در صلح و آرامش زندگی کنیم عقلانیت و خردمندی است نه احساسات و عواطف؛ زیرا اولی امکان گفت‌وگو را فراهم می‌سازد و دومی از یک سو منجر به ناسیونالیسم می‌شود و از سوی دیگر ابراز عواطف نسبت به همه معنا ندارد. همچنین پوپر نسبی‌گرایی فلسفی را به دلیل سیاسی رد می‌کند؛ زیرا منجر به تفرقه می‌شود.

نفی انقلاب

انقلاب در اندیشه پوپر جا ندارد؛ زیرا اولاً وی مخالف مهندسی کل‌گرا می‌باشد. چون آن را مبتنی بر نقشه از پیش آماده‌شده می‌داند که در اندیشه ایشان مردود است. ثانیاً به باور ایشان نمی‌توان ارزش‌های سنتی انسان را به یکباره محو نمود. ثالثاً این‌که دانش و شناخت ما خطاپذیر است پس عقل حکم می‌کند که مهندسی اجتماعی تدریجی را بر مهندسی کل‌گرایی ترجیح دهیم. دیگر این‌که هیچ لیبرالی نیست که انقلاب را تأیید کند چون آثار سوء آن بیش از مهندسی تدریجی است و ایشان هم تأکید دارد که مهندس اجتماعی باید مهندس مکانیک را که هرگز مهندسی در مقیاس بزرگ را قبل از تحقیقات کاربردی به کار نمی‌گیرد، الگو قرار دهد. چون مهندسی کل‌گرا چنانچه منجر به خطا شود خطایش بزرگ است و تصحیح آن بسیار دشوار. مهندسی تدریجی انتخاب‌های زیادی را فرا روی انسان قرار می‌دهد برخلاف مهندسی کل‌گرا که ممکن است به دیکتاتوری منجر شود. کما اینکه در روسیه چنین شد. به باور پوپر، کاربرد دراز آهنگ خشونت ممکن است به از دست رفتن آزادی منجر شود؛ چون در صدد آن است که فرمانروایی نه به حب و بغض عقل بلکه فرمانروایی مرد نیرومند را پدید آورد. (پوپر، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۲۳) بنابراین، از نگاه پوپر خشونت انقلابی کاملاً خطرناک نبود کردن همه چشم‌اندازهای اصلاحات عقل‌پذیر در پی دارد و ممکن است به جای نابودی جباری، جباری دیگری را پدید آورد.

پوپر در ضمن مهندسی تدریجی بحث سود‌نگری منفی را که در مقابل سود‌نگری کلی قرار دارد، مطرح می‌کند و آن کاهش شرور و بدبختی‌های بشر است. هدف به حداکثر رساندن لذت و خوشی‌ها نیست، بلکه سعی در اصلاحات و مهندسی تدریجی برای رفع عیوب و نابسامانی‌ها است. تعبیر ایشان این است: «بیشتر برای حذف کردن شرهای مشخص و عینی بکوشید نه برای تحقق بخشیدن به خیرهای مجرد» (قادری، ۱۳۸۰: ۱۸۵)؛ زیرا آن‌ها آزمون‌پذیر نیستند.

نقد تاریخی‌گری

تاریخی‌گری به این معناست که علم وظیفه دارد پیش‌گویی‌هایی داشته باشد. به باور پوپر تاریخ غایت‌مند و هدفمند نیست و معنای ذاتی ندارد، بلکه ما می‌توانیم خود به آن معنای اخلاقی بدهیم و این کار باید با مهندسی اجتماعی تدریجی صورت پذیرد. بنابراین به اعتقاد ایشان جریان تاریخ قابل پیش‌بینی نیست. همچنین هدفمند و از پیش قابل شناخت نیست، بلکه از راه آزمون و خطا می‌توانیم به حقیقت نزدیک شویم. (یرمر، ۱۳۸۶: ۸۳) بدین صورت که مرتباً فرضیه‌های خود را بر اساس شناخت‌های شهودی آزمایش و نقد کنیم. لذا مهم‌ترین موضوع در روند شناخت، راه‌حل‌ها نیست بلکه پرسش‌ها و مشکلات است. پوپر مهندسی کل-گرا را یک نگرش تاریخی‌گری می‌داند که محصول آن، جامعه بسته است. ایشان سقراط را طرفدار جامعه باز می‌داند که تجسم تمام‌عیار «عقل‌گرایی نقادانه» بود چیزی که خود پوپر نیز فلسفه خود را هم همین می‌داند. لذا از نظر ایشان، سقراط به خاطر همین نگاه راضی شد تا بمیرد ولی خیانت نکند؛ اما افلاطون دشمن جامعه باز است؛ زیرا فلسفه وی مبتنی بر اوتوپیا نیسم و تاریخ‌باوری است. تاریخ‌گری همه‌چیز را از پیش تعیین شده می‌داند و خود یک نوع جبر است و محلی برای تکامل و تلاش بشر نمی‌گذارد. پوپر معتقد است که ما نه تنها وظیفه بلکه قدرت آن را هم داریم که از طریق اقدام و عمل سیاسی تغییراتی به وجود آوریم. (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۸۹)

نقد و بررسی

۱. **لحن تند و عدم توجه به زمان فلاسفه سابق:** پوپر، لحن تند، عصبانی و بی‌پروایی که در مورد بزرگان فلسفه دارد چندان موجه به نظر نمی‌رسد. (داوری، ۱۳۸۴: ۱۸۱) علاوه بر این

چگونه می‌توان افلاطون را که ۲۵۰۰ سال قبل با همان معیارهای زمانه خود زندگی کرده و بر اساس شرایط زمانش نظریه‌پردازی نموده است؛ با معیارهای قرن بیستم نقد کرد؟ درحالی‌که شرایط زمان افلاطون غیر از شرایط قرن بیستم است. خود پوپر هم تأکید دارد که افلاطون در روزگاری که آکنده از جنگ و کشمکش‌های سیاسی بود، می‌زیست. (پوپر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۳) پس در چنین شرایطی اگر افلاطون از اقتدار مطلق سخن می‌گوید، این را نمی‌توان به وی ایراد گرفت؛ چون شرایط زمان وی چنین اقتضایی داشت.

۲. **غرب محوری اندیشه پوپر:** با توجه به اینکه تلاش می‌کند، خودش را اهل مدارا و معقول معرفی نماید، ولی در نهایت نظریات وی از قوم محوری و غرب محوری سر درمی‌آورد. او تنها تمدن غرب را عقلانی توصیف نموده و از آن ستایش می‌کند. (پوپر، ۱۳۸۹: ۹۱) دیگران را به نادیده گرفتن صلح‌طلبی غرب متهم می‌کند. (پوپر، ۱۳۸۵: ۸۳) اما خود هیچ‌گاه از غرب که چندین جنگ بزرگ را راه انداخته و میلیون‌ها انسان بی‌گناه را به کام مرگ فرستاده است، انتقادی نمی‌کند. از سوی دیگر، صلح‌طلبی غرب مورد نظر پوپر صرف بین خودشان مطرح است و الا خلق و خوی درندگی غرب در دنیای بیرون از غرب را هیچ عاقلی نمی‌تواند انکار کند.

۳. **برابری عقلانی انسان‌ها با یکدیگر:** دیدگاه انسان‌شناختی پوپر مبتنی است بر برابری عقلانی انسان‌ها. بنابراین، از آنجایی که پوپر تجلیل‌گر مدرنیته است، بروز عقلانیت انسان را نیز در مظاهر تکنولوژی مدرن می‌داند. عمده پیامد این امر این است که فقط انسان غربی عقلانی است و دیگران تا هنوز به این مهم دست نیافته‌اند. کما اینکه پوپر هم ابایی ندارد از این‌که انسان غربی را مدرن و عقلانی توصیف کند و بستاید.

۴. **تلقی معناداری گزاره‌های ارزشی متافیزیک:** پوپر گزاره‌های ارزشی و متافیزیک را صرفاً معنادار تلقی نموده و معتقد است که این‌گونه قضایا قابلیت آزمون‌پذیری ندارد، ولی به لحاظ عملی بسیار مثر است و می‌تواند زمینه‌ساز فرضیات علمی قرار بگیرد؛ اما مشخص نمی‌کند که «معنادار بودن» این گزاره‌ها از کجا به دست می‌آید؛ پوپر به‌جای این‌که این گزاره‌ها را آزمون‌پذیر و ابطال‌پذیر نداند، باید به معیار خودش شک کند؛ زیرا عدم آزمون‌پذیری قضایای ارزشی با معیارهای پوزیتیویستی و پوپری به معنای این نیست که آن‌ها بدون معیار هستند؛ بلکه بدین معناست که معیار آزمون‌پذیری این گزاره‌ها، حسی و تجربی نبوده و معیار خاص

خود را دارد. همین معنادار بودن آن‌ها خود بهترین دلیل بر این امر می‌باشد.

5. **دوگانگی اندیشه علمی و سیاسی:** اندیشه علمی و سیاسی پوپر باهم همخوانی ندارد؛ به این معنا که وی به لحاظ علمی انقلابی است و یک گزاره را به محض ابطال ناپذیر بودن رد می‌کند. ولی به لحاظ سیاسی ضدانقلاب است. غافل از آنکه انقلاب سیاسی اجتماعی به‌طور کلی منفی نیستند؛ بلکه بسیاری از انقلاب‌های سیاسی اجتماعی موجب پیشرفت و ترقی بشر می‌گردد. پس ایده انقلاب به‌طور کلی نمی‌تواند منفی باشد.

جمع‌بندی و نتیجه

در این نوشتار نشان داده شد که کارل پوپر در چه زمانی می‌زیست و چه اندیشه و تفکری داشتند. با چه کسانی درافتاد و از چه کسانی متأثر بود. به‌طور نمونه روشن شد که کارل پوپر در فلسفه سیاسی، طرح پرسش کلاسیک افلاطونی مبنی بر اینکه «چه کسی باید حکومت کند؟» را نادرست می‌داند. به عقیده او چنین پرسشی مانند پرسش کلاسیک در مورد سرچشمه‌ی شناخت و معرفت، اقتدارگرایانه است و پاسخی مرجعیت گونه می‌طلبد. ازین‌رو، چنین پرسشی، پاسخ‌های کلاسیکی به همراه آورده است مانند این: «بهترین‌ها باید حکومت کنند» یا «فرزانگان» یا در بهترین حالت «اکثریت باید حکومت کند». پوپر متقابلاً پیشنهاد می‌کند که بهتر است طرح پرسشی متواضعانه‌تر را جانشین طرح پرسش کلاسیک افلاطونی کنیم و آن اینکه بپرسیم: چه کار می‌توانیم بکنیم تا نهادهای سیاسی خود را به صورتی سازمان دهیم که امکان زیان وارد کردن حکمرانان بد و نالایق را که فراوان‌اند به حداقل برساند. لذا به اعتقاد وی بدون تغییر در طرح پرسش یادشده، هرگز نمی‌توانیم به نظریه‌ای عقلانی در مورد دولت و مؤسسات آن نائل گردیم. بنابراین، باید به‌جای پرسش افلاطونی (چه کسی باید حکومت کند)، پرسشی را مطرح کنیم که: کدام شکل حکومتی اجازه می‌دهد بتوانیم یک حکومت زورگو و یا هر حکومت بد دیگری را بدون خون‌ریزی برکنار کنیم.

بدین جهت، بی‌تردید پوپر را می‌توان بزرگترین منتقد مکاتب فلسفی تاریخ‌گرا نامید. خود او تاریخ‌گرایی را نحله‌ی فکری‌ای معرفی می‌کند که دارای فلسفه خاصی از تاریخ است که در آن تکامل جامعه، طبق قوانین جهان‌شمول و ضروری صورت می‌پذیرد و کافی است انسان این قوانین را بشناسد تا بتواند مسیر تاریخ و روند تکاملی آن را پیش‌بینی کند؛ اما پوپر

پیش‌گویی جریان تاریخ بشری را از راه‌های علمی یا هر روش استدلالی دیگر ناممکن و اعتقاد به سرنوشت تاریخی را خرافه‌ی مطلق می‌داند. لذا روش مارکس و دیگران را در پیش‌گویی آینده تاریخ اشتباه می‌شمارد و خاطرنشان می‌سازد که ادعای قانونمند بودن حرکت تکاملی جامعه‌ی بشری به‌سوی کمونیسم، غیرعلمی است؛ چراکه در حوزه پندار و ابهام قرار دارد و در گستره آزمون و سنجش، هیچ حاصلی از آن به دست نمی‌آید. از این رو استدلال می‌کند که جریان تاریخ بشری به‌شدت از پیشرفت شناخت انسانی متأثر است و ما قادر نیستیم با روش‌های علمی و استدلالی، پیشرفت آتی معرفت علمی خویش را پیش‌بینی کنیم. به عبارت دیگر، اگر چیزی به نام پیشرفت و رشد شناخت بشری وجود داشته باشد، ما نمی‌توانیم آن را پیش‌بینی کنیم و بگوییم فردا چه شناختی خواهیم داشت. به عقیده وی، تاریخ‌گرایان تلاش می‌ورزند با تفسیر گذشته، آینده را پیش‌گویی کنند. آنان در عین حال که خواستار جهانی بهترند، بر این باورند که روند تکاملی تاریخ، به شکلی مقدر بشریت را به‌سوی جامعه‌ای آرمانی سوق می‌دهد؛ اما به عقیده پوپر چنین نظری به معنی باور داشتن به معجزات سیاسی و اجتماعی است و او آن را انکار می‌کند، بلکه معتقد است خرد انسان می‌توان جهان بهتری بسازد.

اما اندیشه علمی و سیاسی پوپر باهم همخوانی ندارد؛ به این معنا که وی به لحاظ علمی انقلابی است و یک گزاره را به محض ابطال‌ناپذیر بودن رد می‌کند. ولی به لحاظ سیاسی ضدانقلاب می‌باشد. چون غافل شدند که انقلاب سیاسی اجتماعی به‌طور کلی منفی نیستند؛ بلکه بسیاری از انقلاب‌های سیاسی اجتماعی موجب ترقی و پیشرفت بشر می‌شود. بدین صورت ایده انقلاب به‌طور کلی نمی‌تواند منفی باشد.

منابع

- ۱) پوپر، کارل ریموند؛ (۱۳۶۹) جستجوی ناتمام، ترجمه، ایرج علی‌آبادی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۲) -----؛ (۱۳۷۴) شناخت عینی، برداشت تکاملی، ترجمه احمد آرام، ویراسته سیروس پرهام، مجموعه اندیشه‌های عصر نو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ۳) -----؛ (۱۳۷۸) درس این قرن، ترجمه: علی پایا، تهران: طرح نو.
- ۴) -----؛ (۱۳۷۹) سرچشمه‌های دانایی و نادانی، ترجمه: عباس باقری، تهران: نشر نی.
- ۵) -----؛ (۱۳۸۲) آینده باز است، ترجمه: عباس باقری، تهران: علم.
- ۶) -----؛ (۱۳۸۴) می‌دانم که هیچ نمی‌دانم، ترجمه: پرویز دست‌مالچی، تهران: ققنوس.
- ۷) -----؛ (۱۳۸۵) جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه: امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: نیلوفر.
- ۸) -----؛ (۱۳۸۷) زندگی سراسر حل مسئله است، ترجمه: شهریار خواجهیان، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.
- ۹) -----؛ (۱۳۸۹) اسطوره چارچوب، در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه: علی پایا، تهران: طرح نو.
- ۱۰) داوری، رضا؛ (۱۳۸۴) سیری انتقادی در فلسفه کارل پوپر، [بی‌جا]، اندیشه معاصر.
- ۱۱) -----؛ (۱۳۷۸) کارل پوپر در ایران، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۲) قادری، حاتم؛ (۱۳۸۰) اندیشه سیاسی در قرن بیستم، تهران: سمت.
- ۱۳) لسناف، مایکل ایچ؛ (۱۳۸۵) فیلسوفان قرن بیستم، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.
- ۱۴) مگی، برایان؛ (۱۳۵۹) پوپر، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۵) یرمر، شی؛ (۱۳۸۶) اندیشه سیاسی کارل پوپر، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی.